

مناسبات خانوادگی، نظامی و سیاسی خوارزمشاهیان
با سلغریان (اتابکان فارس) از ۶۱۴ تا ۶۳۴ هـ.ق.

دکتر عبدالرسول خیراندیش

دانشیار دانشگاه شیراز

(از ص ۸۱ تا ۹۸)

چکیده:

دو دولت خوارزمشاهیان و سلغریان (اتابکان فارس) که از خوارزم و فارس برخاسته‌اند، علیرغم بعد جغرافیایی از اوایل قرن هفتم با یکدیگر سروکار یافته‌اند، دلیل آن نیز تعارض منافع آن‌ها در نواحی مرکزی و غربی ایران بود که هر دو دولت بدان نواحی نظر داشتند. هرچند در ابتدا این تعارض به تضاد نظامی میان آنها منجر شد و سپس حملات مغول نیز دولت خوارزمشاهیان را به خود مشغول داشت، اما سرانجام پیوند خانوادگی، سلغریان و خوارزمشاهیان را در کنار یکدیگر قرار داد. به همین جهت در دهه ۶۲۰ هـ. ق. یعنی روزگار فرمانروایی سلطان جلال الدین خوارزمشاه، سلغریان مهمترین متحد خوارزمشاهیان در برابر مغولان بودند. حتی چند سالی پس از انهدام دولت خوارزمشاهی نیز سلغریان سیاست ضد مغولی آنان را ادامه دادند.

واژه‌های کلیدی: خوارزمشاهیان، سلغریان، اتابک سعد، اتابک ابوبکر، ملکه پارس.

مقدمه:

دولت خوارزمشاهیان از بدو تأسیس (۴۹۰ ه.ق.) تا آغاز فرمانروایی تکش ۵۶۸ ه.ق. در خوارزم و حوالی آن محدوده باقی ماند (عباس اقبال، بی تا، صص ۳۹۲-۳۸۸). دلیل آن نیز تبعیت اجتناب ناپذیر از دولت قراختائیان^۱ و نیز ایستادگی دولت غوریان در برابر خوارزمشاهیان بود. دولت قراختائیان که علاوه بر ترکستان، ماوراءالنهر را نیز در اختیار داشت، توسعه تجارت و سیاست خوارزمشاهیان در آنسوی سیحون را غیرممکن می ساخت. دولت غوریان نیز هرچند بیشتر توجه خود را مصروف فتوحات در هندوستان می ساخت، خراسان (بزرگ) را به عنوان خاستگاه خویش و نیز مهمترین منبع فراهم آوردن نیرو برای دستگاه نظامی خود اعم از ترک و ایرانی با دقت و وسواس فراوان حفظ می کرد. در اینجا غوریان با ایستادگی در خور تحسینی در برابر قراختائیان در امتداد ساحل جنوبی جیحون علاوه بر حفظ قلمرو خود، حمایت مؤثر خلافت عباسی را نیز برای خویش به عنوان مدافع مرزهای اسلام کسب می کرد. در همان حال این حمایت، برای غوریان از آن رو دوچندان اهمیت می یافت که خوارزمشاهیان به عنوان تابع و نیز متحد قراختائیان سعی فراوان داشتند در امتداد ساحل غربی جیحون خود را به خراسان نزدیک سازند. این اقدام خوارزمشاهیان که سالیانی طولانی با ناکامی همراه بود، سرانجام پس از فتور ملوک مویدیه نیشابور که از میراث داران سلطان سنجر سلجوقی (۵۵۲-۵۱۱ ه.ق.) محسوب می شدند، با توفیق اندکی همراه گشت. زیرا در تعارض درونی خاندان خوارزمشاهی در اوایل سلطنت تکش، خوارزمشاهیان توانستند بر مرو و نیشابور دست اندازی کنند، با این حال غوریان همچنان پرقدرت و با حمایت خلافت عباسی در برابر خوارزمشاهیان که علیرغم مسلمانی تابع و متحد کفار قراختایی بودند ایستادگی کردند. این در حالی بود که خوارزمشاهیان با کشیده شدن هرچه بیشتر به طرف خراسان، بیش از پیش نیازمند تأیید خلافت عباسی می شدند. امری که در سراسر دوره خلافت الناصرالدین الله (۶۲۲-۵۷۵ ه.ق.) به نتیجه ای نرسید و خوارزمشاهیان را به تکاپویی طولانی مدت در نواحی مرکزی و غربی ایران وادار ساخت. در مقدمه و اساس نیز سروکار یافتن خوارزمشاهیان با فارس تحت فرمانروایی

سلغریان (اتابکان فارس) به همین دلیل نیز بود. اما پیش از آن دولت خوارزمشاهی، تحت تأثیر تحولاتی قرار گرفتند که از مرزهای ترکستان برایشان پدید آمد. بدین معنی که با ازدواج سلطان تکش با دختر قدرخان فرمانروای نواحی شمالی ترکستان، از نیروی نظامی گسترده‌ای برخوردار شد. این دختر که بعدها در تاریخ ایران موسوم به ترکان خاتون گردید، به همراه خود جمع کثیری از قبایل ترک یمک yamak و قنقلی-Qan qali را به عنوان جنگجویانی سوارکار در اختیار سلطان تکش گذاشت. (قفس اوغلی، ۱۳۶۷، ۱۱۵ به بعد) اینان همان کسانی هستند که در تاریخ ایران نیمه اول قرن هفتم به نام سربازان خوارزمی یا خوارزمیان در برابر مغولان جنگیدند و تقریباً در سراسر ایران و نواحی پیرامون آن پراکنده شدند. اینالجق معروف به غایرخان فرمانروای اترار که واقعه قتل بازرگانان را موجب شد از سران همین گروه از خوارزمیان بود. (عباس اقبال، ۱۳۶۴، ۲۴-۲۳)

بهر روی الحاق نیروی عظیم قنقلی‌ها به دولت خوارزمشاهیان این امکان را فراهم ساخت تا از دوره تکش، خوارزمشاهیان پیشروی به سوی مازندران و خراسان را به نتایجی مقدماتی برسانند و حتی به پیشروی‌هایی به طرف غرب ایران نیز دست بزنند. امری که مقابله مستقیم با خلافت عباسی به شمار می‌آمد. (قفس اوغلی، همان، ۱۵۵ به بعد) سپس در دوره سلطان محمد خوارزمشاه (۶۱۷-۵۹۹ هـ.ق.) با در هم شکستن قراخانیان و غوریان دستگاه نظامی خوارزمشاهیان قدرت تأثیرگذار خود را نشان داد. متعاقب آن توسعه قلمرو به طرف خراسان، کرمان، سیستان و عراق عجم با سرعت و سهولت صورت گرفت. آن چنان که مرزهای دولت خوارزمشاهی در اوایل قرن هفتم به سند و عمان رسید. با این حال این توسعه سریع و شگفت انگیز همچنان ناپسندیده می‌نمود زیرا از یک سو خلافت عباسی بر مخالفت خود با خوارزمشاهیان پای می‌فشرد و از سوی دیگر نیروی نظامی توسعه یافته خوارزمشاهیان نیازمند منابع اقتصادی جدیدی بود که آن را فقط در فلات مرکزی ایران جستجو می‌کرد. زیرا شکل‌گیری دولت چنگیزخان در مغولستان با فشاری فوق العاده، قلمرو خوارزمی‌ها در ترکستان را تهدید می‌کرد. تنها سودای فتح ختا که ثروتی فراوان داشت و مستلزم تصرف مغولستان بود. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۲، ۱۰۲) می‌توانست چنین نیازی را پاسخ گوید. اما همین امر خود

مستلزم وادار ساختن خلافت عباسی به حمایت از خوارزمشاه به عنوان حافظ ثغور اسلام بود. چنین امری نیز با تسلط بر عراق عجم و سپس عراق عرب امکان پذیر بود. امری که از یک سو موجب شد هرچه بیشتر منافع سربازان خوارزمی را در ایران نشان دهد و از سوی دیگر تصادم میان سلغریان فارس و خوارزمشاهیان را موجب گردد.

سلغریان و تلاش برای توسعه نفوذ در عراق عجم:

در آغاز قرن هفتم هجری سلغریان به نحوی رو به تزاید برای مداخله در نواحی مرکزی ایران علاقمند می شدند. زیرا پس از یک دوره طولانی کشمکش درونی که همراه با تحمل صدمات اقتصادی بسیار بود، اکنون اتابک سعدبن زنگی با اقتدار کامل بر فارس حکم می راند. این اقتدار بلامعارض در قلمرویی کوچک شده تحقق می یافت زیرا ملوک بنی قیصر که فرمانروایان کیش بودند تقریباً تمامی سواحل فارس را در اختیار داشتند. (وصاف، ۱۲۶۹، ۱۷۱-۱۶۹) شبانکارگان سراسر شرق تا قسمتی از جنوب فارس را زیر فرمان خود گرفتند. (شبانکاره ای، ۱۳۶۳، ۱۶۰-۱۵۲) و ملوک لر بزرگ نیز بر قسمت هایی از شمال فارس تسلط یافته بودند. (همان، ۲۰۷) در چنین شرایطی اوضاع عراق عجم که شامل نواحی اصفهان و همدان و مناطق مجاور آنهاست سخت اتابک سعد را وسوسه می ساخت. زیرا چند صباحی از انقراض کامل دولت سلجوقیان عراق (عجم) که وارث سلجوقیان بزرگ محسوب می شد می گذشت و به جای آنان دولتی ناپایدار موسوم به «ممالیک عراق عجم» نشسته بود. این دولت ناپایدار که قدرت سیاسی در آن بر اساس توارث سلسله ای مرسوم در تاریخ سیاسی ایران وجود نداشت، توسط سرکردگان نظامی ترک اداره می شد که خود را مجبور می دیدند در مناسبات قدرت پس از سلجوقیان در عراق عجم گرایش های متفاوت و ناپایداری را از خود در رابطه با همسایگان شان نشان دهند. (جویی، ج ۲، ۱۹۳۷، ص ۲۱۱-۲۱۰) از این رو خوارزمشاهیان که با برقراری پیوند زناشویی با ملوک مازندران به ایران مرکزی نزدیک شده بودند، خلافت عباسی که با حضور خلیفه الناصر داعیه تجدید اقتدار خود را داشت، اتابکان آذربایجان که همچنان رویای دوره قدرت اتابک ایلدگر را در سر می پروراندند و اتابکان فارس (سلغریان) که آن

سامان را عرصه کسب قدرت و قلمرو می‌دیدند، همگی متوجه عراق عجم شده بودند.^۲ از آنجا که ممالیک عراق عجم بیشتر در همدان می‌نشستند اصفهان که شهر اصلی آن ولایت بود، بیش از هر جای دیگری اتابک سعد را متوجه خود می‌ساخت. این فقط از آن رو نبود که اصفهان در همسایگی شیراز قرار داشت و در واقع دروازه عراق عجم برای سلغریان بود، بلکه به دلیل اختلاف میان صاعدیان و ججندیان، اتابک سعد شرایط اصفهان را برای انضمام به فارس بسیار مساعد می‌دید. بخصوص آنکه صاعدیان دست کمک و اتحاد به سوی سلغریان دراز کرده بودند.

در چنین شرایطی نیروهای سلغری در سال ۶۱۴ هـ.ق. اصفهان را به آسانی تصرف کردند (ابن اثیر، ۱۳۵۵، ج ۲۶، ص ۲۲). و چون پیشروی به سوی ری را نیز آسان یافتند تا آن شهر پیشروی کردند. اما خیلی زود آشکار شد که حفظ این قلمرو کار آسانی نیست. زیرا در همان سال سلطان محمد خوارزمشاه در پی یک دوره تعارض سیاسی پرخسارت با عباسیان، تصمیم به بهره‌گیری از نیروی نظامی علیه آنان گرفته بود. برای او نیز عراق عجم و سهولت تصرف آن وسوسه کننده بود؛ هرچند هدف اصلی عراق عرب یعنی بغداد بود. با این حال همراهی بعضی از ممالیک عراق عجم از جمله اغلمش برای او مایه دلگرمی بسیار به شمار می‌آمد. هرچند در این میان اغلمش کشته شد (نسوی، ۱۳۶۵، ۲۱) دولت خوارزمشاهی را در قبال اسماعیلیان الموت و عباسیان بغداد به خشم و تعجیل بیشتری کشاند (جویی، همان، ج ۲، ۱۳۰ به بعد) اما سرعت پیشروی نیروهای خوارزمی به طرف مرکز ایران بیشتر به دلیل مشکلاتی بود که از شکل‌گیری دولت نوپای مغولان چنگیزخانی در سمت ترکستان احساس می‌کرد. این امر ضروری می‌ساخت تا اهدافی را که سلطان محمد برای نواحی مرکزی و غربی ایران در نظر گرفته بود به سرعت تحقق بخشیده و بلافاصله به ماوراءالنهر باز گردد. (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۲، ۷۷۱ به بعد) در نتیجه برای هر دو دولت خوارزمشاهی و سلغری رویارویی نظامی در حوالی ری امری غیرمنتظره و توأم با غافلگیری بود. حتی گفته شده است که علیرغم جنگ کوتاهی نیز که میان آنها در گرفت، به درستی یکدیگر را نمی‌شناخته‌اند. (نسوی، همان، ۲۳-۲۲) آن هنگام که ارتش پرتعداد خوارزمشاهی نشان داد که نیروهای سلغریان تا چه اندازه شماره اندکی دارند،

نتیجه جنگ به سرعت و سادگی معلوم شد. اتابک سعد اسیر شد و نیروهایش نیز تسلیم شدند. هرچند در ابتدا سلطان محمد روش تحقیر و تخفیف را در حق او روا داشت. اما خیلی زود تغییر روش داد و در اعزاز و اکرام اتابک سعد سعی بلیغ نشان داد. این پس از آن بود که اتابک وقوع این جنگ را به دلیل اشتباهی غیرقابل اجتناب عنوان کرد و در همان حالت مراتب اطاعت و همراهی خود را نیز ابراز داشت. با این حال نیروهای خوارزمشاهی تا اصفهان پیشروی کردند. (ابن اثیر، همان، ۲۵) بدین ترتیب سودای تصرف اصفهان نه تنها برای دولت سلغریان منتفی شد، بلکه آن دولت استقلال خود را نیز از دست داد. (ابن اثیر، همان، ۲۶) شرایطی که سلطان محمد برای بازگرداندن اتابک سعد به قدرت تعیین کرده بود شامل پرداخت ثلث خراج فارس، تسلیم کردن سه قلعه مهم فارس و قبول استقرار لشکر و نماینده‌ای نظامی از دولت خوارزمشاهی در فارس بود. با چنین شرایطی نیروهای سلغری آماده بازگشت به شیراز شدند در حالی که خوارزمشاهیان در ساماندهی قلمرو جدید خود، فارس را تابع رکن الدین غوسانچتی از پسران سلطان محمد ساخته بودند. اساس این ساماندهی بدین صورت بود که خراسان نصیب جلال‌الدین، مینکبرنی، کرمان و عمان نصیب غیاث‌الدین پیرشاه و عراق عجم نصیب رکن‌الدین غورسانچتی می‌شد. این اثر بر این باور است که در این حالت فارس در زمره قلمرو فرمانروای عراق عجم قرار گرفته است. (ابن اثیر، همانجا) آذربایجان نیز می‌رفت که چنین وضعیتی پیدا کند، اما طعم شیرین پیروزی خوارزمشاهیان با ناکامی غیرمنتظره در برابر عباسیان روبرو شد. زیرا نیروهای آنان در اسدآباد همدان از لشکر سرما شکست خورد. عباسیان از خطر هجوم خوارزمشاهیان رهایی یافتند و سلطان محمد نیز در پی اخبار نگران‌کننده مرزهای شرقی خود، لشکرکشی به عراق را ناتمام گذاشته به سرعت به ماوراءالنهر بازگشت. تا پیش از این دولت سلغریان فارس به عنوان عاملی در تحکیم موقعیت خوارزمشاه برای نیل به اهداف خویش در قبال عباسیان و نیز حضور موفق در عراق عجم تلقی می‌شد. بدین معنی که نیروهای خوارزمی مستقر در فارس ادامه اطاعت سلغریان و وصول مال مقرر را ممکن می‌ساخت. این درآمد به فرمانروای خوارزمشاهی عراق عجم امکان حفظ برتری سیاسی و نظامی بر عباسیان را

فراهم می‌ساخت. در نتیجه سلطان محمد نیز فرصت و امکان لازم را برای مقابله با شرایط خطرناکی که چنگیزخان در مرزهای ترکستان پدید آورده بود، می‌یافت. اما اکنون با ناکامی در برابر بغداد، فارس و عراق عجم خود به تنهایی برای دولت خوارزمشاهی موضوعیت می‌یافت. زیرا این‌ها حد نهایی قلمرو آن دولت در سمت غرب محسوب می‌شد. جایی که اکنون می‌بایست آن را در برابر توسعه طلبی‌ها و توطئه‌های خلیفه الناصر حفظ می‌کرد. در چنین شرایطی به واقع سلطان محمد خوارزمشاه متوقع بود در قبال بخشش جان اتابک سعد و بازگرداندن او به قدرت، شاهد وفاداری اتابک به دولت خوارزمشاهی و ادامه همراهی و همکاری باشد. آنچه که بیش از همه مایه امیدواری خوارزمشاه بود آنکه دختر اتابک سعد را برای جلال الدین خواستگاری کرده و اتابک سعد در شرایط اسارت بدان رضایت داده بود.

عشق و ازدواج در مناسبات خوارزمشاهیان و سلغریان:

ازدواج‌های سیاسی میان خاندان‌های سلطنتی هرچند امری متداول در تاریخ بوده است، اما قرن هفتم هجری در این باره وضعیتی خاص دارد. زیرا کثرت بهره‌گیری از ازدواج به عنوان تضمینی محکم در مناسبات سیاسی در این عصر به خوبی قابل مشاهده است. از رهگذر چنین شرایطی ازدواج جلال الدین خوارزمشاه با دختر اتابک سعد پدیده نومی محسوب نخواهد شد. اما اثر منظوم در تاریخ فارس به نام دفتر دلگشا در این باره روایتی دیگر دارد. این اثر به وسیله یکی از دیوانسالاران دولت شبانکاره به نام صاحب سروده شده است. او چنین روایت می‌کند که روزی در هنگامه بزم اتابک سعد، بازرگانی از خراسان بر در بارگاه او حاضر شد و چون بار یافت، مست می و موسیقی شد. در این حال آن بازرگان با سوز و گدازی عاشقانه از زیبایی و صف‌ناپذیر دختر خوارزمشاه خبر داد. او که بازرگان کالاهای چینی بود، مدعی شد که در جهان چنین دختری وجود ندارد. پس اتابک نادیده دل بدو باخت و لشکر خویش را برای به دست آوردن آن محبوب نادیده به سوی خراسان کشاند. (صاحب، ۱۸ b، ۱۹۶۵). دفتر دلگشا توضیحی در این باره که آیا در این سفر جنگی مقاصد تجاری مد نظر بوده است و نیز

اینکه چنین خواستگاری با توسل به نیروی نظامی چه معنا دارد ارائه نمی‌نماید. (صاحب، همان، ۲۰b) با این حال می‌توان به سادگی گزارش او را شرحی عاشقانه از مقاصد کشورگشایانه اتابک سعد دانست.

اتابک سعد در دوره اقامت در اردوگاه خوارزمشاهیان پی برد آنکس که دل بر او باخته خواهر سلطان محمد است و نه خواهر او و سرانجام نیز توانست رضایت خوارزمشاه را با ازدواج با او به دست آورد. طولی نکشید که سلطان محمد نیز دختر اتابک سعد را برای جلال الدین خواستگاری کرد که در همان زمان عقد میان آن دو بسته شد. گزارش دفتر دلگشا حاکی از آن است که در بازگشت به شیراز، اتابک سعد همسر خوارزمشاهی خود را به همراه داشت، اما همسر سلغری جلال الدین اکنون در شیراز بسر می‌برد. ازدواج این دو چنانکه در ادامه خواهد آمد، ده سال بعد صورت گرفت و طی این مدت از موضوعات اصلی مناسبات خوارزمشاهیان و سلغریان در شمار آمد. (صاحب، همان، ۲۱b تا ۲۴b)

بازگشت اتابک سعد به شیراز و تحولات قدرت در دولت سلغریان:

اتابک سعد به همراهی جمعی از نیروهای خوارزمشاهی از راه مائین به طرف شیراز حرکت کرد. انتخاب این مسیر نشان می‌دهد که زمان انجام این سفر پس از فصل سرما نبوده است، بدین ترتیب بایست اندکی پس از غافلگیر شدن نیروهای خوارزمشاهی از سرما در گردنه اسدآباد باشد. واقعه‌ای که برای دولت خوارزمشاهی به مثابه یک شکست واقعی بود. اما هنوز تا آن اندازه قدرتمند بود که پیروزی به دست آمده در برابر سلغریان را حفظ کند و اتابک سعد را ملزم به پایبندی به تعهداتش سازد. اما برای فرزند او اتابک ابوبکر، چنین الزامی مطرح نبود. در غیاب اتابک سعد، پسرش اتابک ابوبکر قدرت را در فارس در دست گرفته بود. گزارش دفتر دلگشا حاکی از آن است که در پی طولانی شدن سفر اتابک سعد، بزرگان شیراز اتابک ابوبکر را از زندان آزاد ساختند و به عنوان فرمانروا بر وی سلام کردند. (صاحب، همان، ۲۰b) اما دیگر منابع بر این باور هستند که زندانی شدن اتابک ابوبکر پس از بازگشت پدرش بوده است.

زیرا در گردنه مائین، اتابک ابوبکر با نیروهایش راه را بر پدر و نیروهای خوارزمی همراهش بست. ظاهراً نیروهای خوارزمی در اینجا نقش پیشرو را داشته‌اند که بدون شناخت هویت مهاجمان متحمل تلفاتی شده‌اند. برای اتابک ابوبکر دلیلی وجود نداشت که حکومت فارس همچنان از خوارزمشاهیان که در برابر خلیفه ناکام مانده و با عجله در حال بازگشت به ماوراءالنهر بودند اطاعت کند. عاقبت اتابک سعد خود پیش قدم شد، در حالی که پسرش بدو حمله‌ور شده بود. به گزارش ابن اثیر هرچند اتابک سعد خود را معرفی کرد، اما پسر بر تجاسر خود افزوده و گفت می‌دانم (ابن اثیر، ص ۲۵). در نتیجه جدال تن به تنی درگرفت که منتهی به اسارت اتابک ابوبکر شد. متعاقب آن او را در قلعه استخر زندانی ساختند. (ابن اثیر، همانجا). اتابک سعد نیز به شیراز وارد شد و به تمشیت امور پرداخت. اما با کمال تعجب منابع خبری از عمل به تعهداتش در قبال خوارزمشاهیان نمی‌دهند. حتی چند سال بعد او را در یکی از قلعه‌هایی می‌بینیم که پذیرفته بود به خوارزمشاهیان واگذار کند. نیز علیرغم پیوند شرعی و رسمی میان جلال الدین و دخترش قدمی در راه ازدواج آنها برنداشت. به گزارش دفتر دلگشا از داعیه‌های اتابک ابوبکر علیه پدرش همین موصلت بوده است. امری که در آن روزگار نشانه پذیرش اطاعت از خوارزمشاهیان به شمار می‌آمد. (صاحب، همان، ۲۶)

اتابک سعد پس از اقامت کوتاهی در شیراز به جنگ دولت شبانکاره رفت و بیشتر وقت خود را در نواحی فسا و داراب گذراند. اتابک ابوبکر نیز در زندان ماند. به گزارش دفتر دلگشا در این حال او نامه‌ای به پدرش نوشت و طلب بخشش کرد. این تقاضا مورد موافقت قرار گرفت و پس از آزادی، اتابک ابوبکر به قطب الدین مبارز شبانکاره پناهنده شد. طولی نکشید که اتابک سعد درگذشت و فرزند مغضوب توانست با مساعدت شبانکارگان در فارس بر تخت نشیند. (صاحب، همان، ۳۶) اما دیگر منابع سخنی جز این دارند و بر این باور هستند که هنگام مرگ اتابک سعد فرزندش در زندان قلعه استخر بوده است. (ابن زرقوب، ۱۳۵۰، ۵۵)

به دشواری می‌توان تناقض میان گزارش‌های دفتر دلگشا با دیگر منابع را برطرف کرد. مگر آنکه به استناد گزارش‌های منحصر بفرد وصاف الحضرة شیرازی در مورد

سلغورشاه پسر دیگر اتابک سعد پرتوی بالنسبه روشنی بخش بر این ابهامات افکنده شود. به گزارش وصاف الحضرة، اتابک ابوبکر در دوره طولانی فرمانروایی خود سلغورشاه را سخت تحت نظر داشت. (وصاف، همان، ۱۶۵) بر این گزارش می‌توان این سخن سعدی را افزود که از زوال خاندان اتابک ابوبکر و به قدرت رسیدن فرزندان سلغورشاه به عنوان حقی که به جای خود بازگشت در سالهای پس از ۶۶۰ هـ.ق. سخن گفته است. (سعدی، ۱۳۳۶، ۸-۴۵۷) این امر نشان می‌دهد که در ابتدا سلغورشاه ولیعهد بوده و سپس اتابک ابوبکر جای او را گرفته است. طی چنین روندی بوده که اتابک سعد در ابتدای لشکرکشی به ری اتابک ابوبکر را زندانی ساخته و پس از آن اتابک ابوبکر آزاد شده و به قدرت رسیده است. سپس بار دیگر اتابک ابوبکر به زندان افتاده است. هرچند مقوله فوق، به نسبت موضوع این نوشته در حاشیه قرار می‌گیرد. اما نظریه تغییر موضع اتابک ابوبکر در سال‌های بعد حایز اهمیت خواهد بود. زیرا اتابک ابوبکر در زمان حیات پدرش مظهر مقاومت فارس در برابر خوارزمشاهیان بود ولی با رسیدن به قدرت به آنان تمایل یافت که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

حمله مغول و تأثیر آن بر مناسبات خوارزمشاهیان و سلغریان:

از آنجا که در بازگشت نیروهای خوارزمشاهی از عراق عجم به ماوراءالنهر حملات مغولان به ایران آغاز شد (۶۱۶ هـ.ق.) برای اتابک سعد فرصت مناسب برای شانه خالی کردن از پیمان با خوارزمشاهیان فراهم آمد. زیرا طی مدت کوتاهی بساط قدرت دولت خوارزمشاهی در هم پیچیده شد و سلطان محمد سراسیمه در جستجوی جایی برای اقامت و استقامت به دامنه شرقی کوه‌های زاگرس آمد. در اینجا تعدادی از فرمانروایان نواحی مختلف وفاداری خود را به او اعلام کردند. اما اتابک سعد در چنین شرایط هولناکی در فارس باقی ماند و کمکی به سلطان محمد خوارزمشاه ننمود. در عوض نصره الدین پادشاه لر بزرگ به خدمت سلطان محمد آمد و حاضر شد او را یاری نماید. پادشاه لر به سلطان محمد پیشنهاد کرد که برای مقابله با مغول در محلی موسوم به تنگ تکاب مستقر شود و خود نیز حاضر است صد هزار از لر و شول^۳ و فارس برایش سرباز

فراهم آورد.

اما سلطان محمد در پاسخ گفته بود که: «غرض او از این رای مکاشفت اتابک فارس است و دفع استیلای او چون ما را کفایت خصمان که در پیش اند فراغ اندرون حاصل آید تدارک کار اتابک اندیشه توان کرد.» (جویی، همان، ص ۱۱۴)

این سخن نشان از شدت خشم سلطان محمد از اتابک سعد است و گویای توقع غیرقابل گذشتی است که از او داشته است. در شرایط جدید، دولت خوارزمشاهی فارس را به عنوان جایگاهی دور دست و مستحکم برای مقابله با مغولان می‌دید. جایی که از آنجا می‌توانست نیروهای پراکنده خود را گرد آورد و فرصت لازم را برای تجدید سازمان دولت خویش برای مقابله با مغولان بدست آورد. اما عدم همراهی اتابک فارس چنین امری را غیرممکن ساخت. این وقایع مربوط به سال ۶۱۷ هـ.ق. است. در این سال ماوراءالنهر از دست رفت. و سلطان محمد خوارزمشاه نیز جان سپرد. سال بعد (۶۱۸ هـ.ق.) خراسان و سیستان و خوارزم و قسمت‌هایی از عراق عجم و آذربایجان نیز در هم کوبیده شد. اما مغولان متوجه نواحی مرکزی و جنوبی ایران نشدند.^۲ در نتیجه فارس تا سال ۶۱۹ هـ.ق. به آسودگی بسر برد. نه تنها سلطان محمد خوارزمشاه از میان رفته بود بلکه در سال ۶۱۸ هـ.ق. رکن الدین غور سانچتی پسر او که فرمانروای عراق عجم و از جمله فرمانروای فارس هم دانسته می‌شد به دست مغولان کشته شد. بدین ترتیب در سالهای ۶۱۹-۶۱۶ هـ.ق. اتابک سعد بایستی نفسی به راحتی کشیده باشد که دیگر خوارزمشاهیان را در برابر خود نمی‌دید. جلال الدین نیز به هند پناه برده بود. اما غیاث الدین پسر دیگر سلطان محمد خوارزمشاه همه محاسبات اتابک را بر هم زد. غیاث الدین که در اصفهان مستقر شده بود، ضمن مطالبه تعهدات مالی اتابک سعد در مقابل پدرش، قصد انتقام‌جویی از اتابک را نیز داشت لذا در سال ۶۱۹ هـ.ق. به فارس حمله‌ور شد. اتابک به سختی از این حمله جان به در برد. نواحی شیراز و کازرون غارت شد. (سوی، همان، ص ۱۰۴-۱۰۳) اگر دلمشغولی‌های ناشی از حضور مغولان وجود نمی‌داشت، معلوم نبود نیروهای خوارزمشاهی به زودی و به آسانی فارس را ترک کنند. اما غیاث‌الدین در حالی که همین میزان تنبیه اتابک سعد را کافی می‌دانست به اصفهان

بازگشت. این واقعه به دولت سلغریان نشان داد که نه تنها دولت خوارزمشاهی از میان رفته است بلکه با انهدام خوارزم و خراسان، اکنون در اصفهان مستقر شده و نیروهای گرسنه، آواره و زخم خورده آن خطرناک تر از سابق شده‌اند.

بازگشت جلال الدین از هند و مناسبات جدید خوارزمشاهیان و سلغریان:

تا سه سال پس از حمله غیاث الدین به فارس، شرایط وحشت از انتقام‌جویی خوارزمی‌ها برای فارس وجود داشت تا آنکه جلال الدین خوارزمشاه از هند به ایران بازگشت. از سال ۶۱۹ هـ.ق. چنگیزخان از خراسان به سوی مغولستان روانه شد و سرانجام تا سال ۶۲۲ هـ.ق. از ایران خارج شد. در شرایطی که خطر مغولان کاهش می‌یافت، احتمال انتقام‌گیری‌های خوارزمیان از اتابک فارس بیشتر می‌شد. اما با شنیدن خبر بازگشت چنگیزخان، فرصت لازم برای جلال‌الدین فراهم شد تا به ایران بازگردد. این خود کمک بزرگی به دولت سلغریان فارس بود. زیرا جلال‌الدین با عبور از سیستان و کرمان خود را به فارس رساند. در حالی که بسی برگ و نوا بود. اتابک سعد از او استقبال شایانی کرد و برایش اسباب و آلات پادشاهی فراهم ساخت. (رشیدالدین، ۱۳۶۷، ۳۹۲) این همه مساعدت نه تنها در حق دامادش محسوب می‌شد بلکه سدی محکم در برابر تعدیات و تجاوزات غیاث الدین نیز به وجود می‌آورد. اولین دولتی نیز که در ایران از حضور جلال‌الدین سود برد همین سلغریان فارس بودند. زیرا جلال‌الدین پس از اقامتی کوتاه در فارس که حتی به ازدواج با دختر اتابک نینجامید،^۵ به اصفهان تاخت و به قدرت و سلطنت غیاث‌الدین خاتمه داد. سپس بلاد رنگ در پی غیاث‌الدین به ری شتافت و او را اسیر و مطیع ساخت. بدین ترتیب از سال ۶۲۲ هـ.ق. و در حالی که مغولان به آن سوی جیحون عقب نشسته بودند، جلال‌الدین خوارزمشاه تا سال ۶۲۸ هـ.ق. بر ایران فرمان راند. مرکز حکومت او نیز اصفهان یا تبریز بود؛ مراکزی که به سبب خوارزم فاصله نزدیک‌تری با شیراز داشتند. اما این بار دولت سلغریان از سربازان خوارزمی که در سراسر نواحی ایران پراکنده شده بودند واهمه‌ای نداشت. زیرا اتابک سعد آخرین روزهای عمر خود را به عنوان متحد و نزدیک‌ترین فرمانروای نواحی

داخلی ایران با جلال الدین سپری کرد. او اکنون پدرزن پادشاه خوارزمشاهی ایران بود و بدین ترتیب در سال ۶۲۳ هـ با خیال راحت جان سپرد.

اتابک ابوبکر و تداوم تبعیت از خوارزمشاهیان:

جلال الدین خوارزمشاه در سال ۶۲۲ هـ در حالی فارس را به قصد اصفهان، ری و آذربایجان ترک می کرد که دیگر هیچ گاه بدانجا بازنگشت. اما بدون شک او با اطمینان خاطر از جانب فارس بسر می برد و همواره نیز به مناطقی چون اصفهان و فارس به چشم امید می نگریست. در همان حال فارس نیز فرمانروایی جدید می یافت؛ یعنی اتابک ابوبکر. هرچند دفتر دلگشا به قدرت رسیدن اتابک ابوبکر را با کمک شبانکارگان می داند. (صاحب، همان، ۸۳۶) اما هستند منابعی که آزادی او از زندان را به نحوی مبهم و به درخواست جلال الدین دانسته اند. (جویی، همان، ۹۵) با استناد به چنین گزارشی می توان به سادگی تبدیل شدن اتابک ابوبکر از دشمن خوارزمشاهیان در ۶۱۴ هـ تا دوستی با آنان از ۶۲۳ هـ را دریافت. از این سال که جلال الدین در آذربایجان و گرجستان به سر برد، فارس، هم از مداخله خوارزمی ها بدور بود و هم آنکه پیش از هر دولت محلی دیگری در ایران به خوارزمشاهیان نزدیک تر بود. این امر به دولت سلغریان در قبال همسایگان لر، شبانکاره، قراختایی کرمان موفقیتی خاص می بخشید.

سال ۶۲۴ هـ را باید اوج روابط خوارزمشاهیان با سلغریان دانست. در این سال مغولان نیرویی را به سوی اصفهان اعزام کردند تا با جلال الدین خوارزمشاه بجنگد. با وصول این خبر جلال الدین به اصفهان آمد و این آخرین باری بود که تا نزدیکی شیراز می رسید. از فارس نیز اتابک ابوبکر که اکنون فرمانروای فارس بود با نیروهای خود به او پیوست. این اولین بار بود که جنگجویانی از فارس با مغولان روبرو می شدند. و بدین ترتیب سلغریان خود را رو در روی امپراتوری مغول قرار دادند. در این لشکرکشی اتابک ابوبکر، خواهر خویش را که همسر جلال الدین بود به همراه داشت. از این پس این دو زندگی مشترک خویش را آغاز کردند. اگرچه پیش از این جلال الدین در سال ۶۲۲ هـ در شیراز بوده است، اما خبری در مورد زندگی مشترک آنها در دست نیست. اما

از این زمان دختر اتابک سعد همراه جلال‌الدین شد و موسوم به «ملکه پارس» گردید. وصلت خانوادگی و اتحاد و همراهی نظامی روابط سلغریان با خوارزمشاهیان را به اوج خود رساند. در جنگی که در پیش آمد هرچند پیروزی قطعی نصیب هیچ یک از طرفین یعنی مغولان و خوارزمشاهیان نشد، اما اتابک ابوبکر و نیروهای تحت فرمانش از خود رشادت و دلیری نشان دادند. (سوی، همان، ۱۷۱) در پایان این جنگ جلال‌الدین و همسر خویش به آذربایجان رفتند. اتابک ابوبکر نیز به فارس بازگشت، در حالی که آرزوی دیرینه سلغریان برای تصرف اصفهان را کنار می‌گذاشت، زیرا آن شهر در عمل پایتخت و پایگاه جلال‌الدین شده بود، لذا به تصرف کیش در سال ۶۲۸ هـ. ق. اقدام کرد. (وصاف، همان، ۱۷۷)

روی آوردن به خلیج فارس نشان می‌دهد که سلغریان با کنار گذاشتن سیاست توسعه قلمرو در نواحی مرکزی ایران بیش از هر چیز در این زمان به تفاهم با خوارزمشاهیان نظر دارند. این زمان فارس تابع حکومت خوارزمشاهیان به پادشاهی جلال‌الدین بود و این پادشاه برآوازه داماد سلغریان محسوب می‌شد.

فارس و خوارزمشاهیان پس از جلال‌الدین:

غیاث‌الدین خوارزمشاه که از او خاطره تلخی برای اهل فارس وجود داشت در سال ۶۲۷ هـ در کرمان جان باخت. سپس در سال ۶۲۸ هـ جلال‌الدین خوارزمشاه نیز در مناطق کوهستانی دوردست کردستان ناپدیدگردید. این واقعه در پی هجوم سنگین و بی وقفه لشکرهای مغول صورت گرفت. این زمان نیروهای مغول با پراکنده شدن در نیمه شمالی ایران، ضمن حمله به نواحی مختلف، پایان دادن به کار جلال‌الدین را سرلوحه فعالیت نظامی خود قرار داده بودند. جلال‌الدین در حالی که شتابان به سوی نواحی غربی کردستان عقب می‌نشست، ملکه پارس یعنی خواهر اتابک ابوبکر را نیز با خود می‌برد. در آخرین شبی که نیروهای مغول به او حمله‌ور شدند و اطرافیان او را دیدار را با وی داشتند، دست ملکه پارس را در دست داشت. او زبده نیروهای خود را مأمور نجات ملکه پارس کرد و سپس از سوی دیگر خود رو به کوهستان گذاشت. تا

چند ماه بعد خبری از او و ملکه پارس بدست نیامد. تا آنکه شایع گردید که جلال الدین کشته شده است. نیز خبر رسید که ملکه پارس به شام رسیده است. (سوی، همان، ص ۲۷۴ به بعد) این در حالی بود که بقایای نیروهای جلال الدین گریزان خود را به اصفهان رسانده بودند. تأمین و تدارک آنها از این پس بر عهده اتابک ابوبکر فرمانروای فارس بود. برای او دفاع از اصفهان در برابر مغول به منزله دفاع از فارس بود. ضمن آنکه اکنون که جلال الدین از میدان خارج شده بود، اندیشه دست اندازی به اصفهان بار دیگر می توانست برای سلغریان مطرح باشد. خاندان صاعد در اصفهان بار دیگر دست دوستی به سوی سلغریان دراز می کردند. اما نباید از نظر دور داشت که سلغریان به عنوان یک دولت محلی خود را با دولت بزرگ مغول رویارو کرده بودند. در همان حال با عباسیان نیز به خاطر رقابت با کرمان مناسبات حسنه‌ای نداشتند. (افضل الدین، ۱۳۳۱، ۲۴) اکنون پس از جلال الدین و در حالی که در ایران نیرویی در برابر مغول وجود نداشت، سلغریان خواسته یا ناخواسته ادامه سیاست خوارزمشاهیان را عهده‌دار می شدند. حفاظت از همسر جلال الدین خوارزمشاه هرچند به معنای تکفل دختری از خاندان سلغری بوده باشد و نیز حمایت از بقایای نیروهای خوارزمی هرچند در عمل به معنای بهره‌گیری از آنان برای تسلط بر اصفهان بوده باشد، در هر حال حمایت از دشمنان اصلی امپراتوری مغول قلمداد می گردید. دولت سلغریان تا سال ۶۳۳ هـ حمایت از خوارزمشاهیان در اصفهان را ادامه داد و نیز با اعزام مأمورانی به شام، ملکه پارس، همسر جلال الدین خوارزمشاه را به فارس بازگرداند. (قاضی بیضاوی، بی تا، ۹۳) اما پس از این سال دیگر خبری از ملکه پارس و خوارزمیان در منابع مربوط به فارس دیده نمی شود. سلغریان با قبول اطاعت از دولت مغول که پس از سال ۶۳۴ هـ صورت گرفت به مناسبات خویش با خوارزمشاهیان که از ۶۱۴ هـ شروع شده بود خاتمه دادند.

نتیجه:

دولت‌های سلغریان و خوارزمشاهیان هرچند دهه‌های متوالی حیات داشته‌اند اما مناسبات آنان در حدود بیست سال طول کشیده است یعنی از سال ۶۱۴ تا حدود ۶۳۴

هـ در این مدت خوارزمشاهیان و سلغریان هرچند خاستگاه قدرت سیاسی‌شان از مناطقی دور از یکدیگر بوده است، اما در پی یافتن علائق مشترک در نواحی مرکزی ایران با یکدیگر در تماس قرار گرفتند. این تماس هرچند در ابتدا با برخورد نظامی همراه بود، اما با عقد ازدواج میان آنها صورتی از صلح و دوستی را به خود گرفت. با این حال حمله مغول تا حدود زیادی این دوستی را وقفه مواجه ساخت و سپس چون جلال‌الدین در ایران به قدرت رسید، دو سلطنت خوارزمشاهی و سلغری اتحاد کاملی را در عرصه سیاست و امور نظامی که با پیوند خانوادگی تقویت می‌شد تجربه کردند. آنچنان که پس از جلال‌الدین نیز تا چند سالی سلغریان وارث سیاست ضد مغولی آنان بودند.

پی‌نوشت:

۱- دولت قراختائیان در سال ۵۳۵ هـ با شکست سلطان سنجر سلجوقی در جنگ قطوان بر ماوراءالنهر تسلط یافت. به دنبال آن دولت نوپای خوارزمشاهی نیز اطاعت از قراختائیان را گردن گذاشت و به آن دولت باج و خراج می‌داد. این وضع تا حدود ۶۱۰ هـ ادامه یافت تا آنکه سلطان محمد خوارزمشاه با در هم شکستن قراختائیان بدان خاتمه داد.

۲- در مورد ممالیک عراق عجم مرحوم علامه قزوینی به نحوی روشن در الحاقات بر جهانگشای جوینی، (ج ۲، ص ۴۱۱-۴۱۰) توضیح داده‌اند طبق نوشته ایشان از سال ۵۹۰ به مدت ۲۵ سال ممالیک عراق عجم در نواحی ری، همدان و اصفهان حکومت کرده‌اند. اینان عبارت بودند از:

- کوجیه مملوک اتابک پهلوان محمدبن ایلدگز (۶۰۰-۵۹۱)

- میاجق مملوک تکش خوارزمشاه (۵۹۵-۵۹۱)

- ابغتمش مملوک همان اتابک پهلوان (۶۰۸-۶۰۰)

- منکلی مملوک اتابک ابوبکر بن محمد بن ایلدگز (۶۱۲ یا ۶۱۱-۶۰۸)

- اغلمش مملوک اتابک ابوبکر بن محمدبن ایلدگز ولی از بستگان و برکشیدگان سلطان محمد خوارزمشاه

(سنه ۶۱۴-۶۱۲ یا ۶۱۱)

۳- شول‌ها گروهی پرجمعیت در ایران قرن هفتم در کوهستانهای حد فاصل فارس و لرستان بوده‌اند. آنان جزو لشکریان سلغری بودند و ممسنی امروزی در غرب فارس نیز پیش از این شولستان نامیده می‌شد.

۴- نیروهای اصلی مغول در تهاجمات سالهای ۶۱۷ و ۶۱۸ فقط در ماوراءالنهر، خوارزم، خراسان و سیستان حضور یافتند. اما یک لشکر به فرماندهی جبه نویان و سبنای بهادر در تعقیب سلطان محمد به طرف غرب اعزام

شد که این نیرو نواحی ری، همدان، و آذربایجان را در هم کوبید. اما چون هدف آن فقط تعقیب سلطان محمد بود به طرف نواحی جنوبی تر یعنی اصفهان و شیراز و یزد متوجه شد.

۵- در مورد تاریخ ازدواج جلال الدین با دختر اتابک سعد نمی‌توان به روشنی سخن گفت، زیرا عقد آنان در سال ۶۱۴ هـ بوده است. سپس در سال ۶۱۸ هـ تمامی خانواده جلال الدین در نبرد سند از بین رفتند و گزارشی هم در مورد اینکه دختر اتابک در این واقعه بوده باشد در دست نیست. نیز گزارشی نه چندان روشن در مورد مرگ یکی از دختران اتابک به عنوان همسر جلال الدین وجود دارد. پس از آن است که در سال ۶۲۴ هـ جلال الدین با دختری (دیگر) از خاندان سلغری ازدواج کرده است. با این حال نمی‌توان در این خصوص نظری قطعی داد.

۶- در حکایتی سعدی از دوستی خیر می‌دهد که جنگجو بوده اما پس از نبرد با مغولان از جنگجویی دست شسته است.

بگفتا که از روز جنگ تتر بکردم من آن جنگ جویی ز سر
اگر این حکایت مربوط به شیراز باشد نشان می‌دهد که تا چه اندازه جنگ‌های مغولان در اطراف اصفهان در سال‌های ۶۲۴ تا ۶۲۳ در فارس انعکاس داشته است.

منابع:

- ۱- ابن اثیر، عزالدین علی، کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۵۵ هـ. ش.
- ۲- ابن زرکوب، ابوالعباس معین الدین ابی النخیر، شیرازنامه، به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ هـ. ش.
- ۳- اشپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۵ هـ. ش.
- ۴- افضل الدین کرمانی، حمیدالدین احمد، المضاف الی بدایع الازمان فی وقایع کرمان، به تصحیح عباس اقبال، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۳۱ هـ. ش.
- ۵- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۴ هـ. ش.
- ۶- بارتولد، واسیلی ولادیمیر، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز چاپ دوم، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۶ هـ. ش.
- ۷- بیضاوی، قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر، نظام التواریخ، به تصحیح بهمن میرزا کریمی، انتشارات علمی، تهران، بی تا.
- ۸- پیرنیا، حسن و اقبال، عباس، تاریخ ایران، کتابفروشی خیام، تهران، بی تا.

- ۹- جوزجانی، منهاج سراج، طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام، تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳ ه. ش.
- ۱۰- جوینی، عظاملک علاءالدین بن بهاءالدین، تاریخ جهان‌گشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، لیدن، ۱۹۳۷ م.
- ۱۱- رشیدالدین فضل‌اله همدانی، جامع‌التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، انتشارات اقبال، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۷ ه. ش.
- ۱۲- سعدی، کلیات شیخ سعدی، تصحیح فروغی، کتابفروشی محمدعلی علمی، تهران، ۱۳۳۶ ه. ش.
- ۱۳- شبانکاره‌ای، محمدبن علی بن محمد، مجمع‌الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ ه. ش.
- ۱۴- صاحب، دفتر دلگشا، مقدمه و توضیحات رسول هادی زاده، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۶۵ ه. ش.
- ۱۵- غفاری قزوینی، قاضی احمد، تاریخ جهان‌آرا، به همت مجتبی مینوی، کتابفروشی حافظ، تهران، ۱۳۴۳ ه. ش.
- ۱۶- قفس اوغلی، ابراهیم، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه دکتر داوود اصفهانیان، نشر گستره، تهران، ۱۳۶۷ ه. ش.
- ۱۷- مستوفی قزوینی، حمدالله، تاریخ گزیده، به سعی و اهتمام ادوارد براون، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۱ ه. ش.
- ۱۸- نسوی، شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری، سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۵ ه. ش.
- ۱۹- وصاب الحضرة، شیرازی، شهاب‌الدین لطف‌الله، تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار. تاریخ وصاب، بمبئی، ۱۲۶۹.